



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۶۰	تاریخ	۱۴۰۴/۱۰/۲۲
عنوان ۱	اصول عملیه				
عنوان ۲	مقدمات بحث				
عنوان ۳	مقدمه دوم: تاریخچه بحث از اصول عملیه				
عنوان ۴	چگونگی ورود بحث از استصحاب به اصول فقه				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده

این جلسه در ادامه مباحث گذشته، به تبیین تاریخچه شکل گیری بحث اصول عملیه در فقه شیعه و مقایسه آن با مکاتب دیگر پرداخت. محور اصلی، بررسی خاستگاه اصل اباحه در اصول فقه اهل سنت بود. آنان به دلیل مواجهه با کمبود نص برای بسیاری از احکام، قاعده ای با عنوان «عَدَمُ الدَّلِيلِ دَلِيلُ الْعَدَمِ» را مطرح کردند و بر اساس آن، به اصل اباحه رسیدند؛ یعنی در صورت نبود دلیل بر وجوب یا حرمت، اصل بر اباحه است.

برای تقویت این استدلال، برخی از علمای اهل سنت، «استصحاب حال عقل» یعنی بقای وضعیت پیش از تشریع را نیز به عنوان دلیل عقلی دیگر افزودند. سید مرتضی رحمته الله هر دو استدلال را به شدت نقد کرد و تأکید نمود که هم اثبات و هم نفی یک حکم نیازمند دلیل معتبر است و استصحاب حال، بدون دلیل، امری نامقبول است.

این اندیشه به تدریج به حوزه فقه شیعه نیز راه یافت. فاضل مقداد استصحاب را در زمره مصادیق دلیل عقل از ادله اربعه قرار داد. در مقابل، محقق حلی استصحاب را نه زیرمجموعه عقل، بلکه به عنوان دلیل خامس مستقل در کنار کتاب، سنت، اجماع و عقل معرفی کرد.

در بخش پایانی، با اشاره به نقش تاریخی خواجه نصیرالدین طوسی در هدایت حکومت مغول به اسلام و زمینه سازی برای ترویج تشیع، تأکید شد که اصول عملیه با تمام دقایق و قواعدش، ابتکار بی نظیر و از عالی ترین دستاوردهای فکری علمای شیعه است که فقه و اصول شیعه را کاملاً از دیگر مذاهب متمایز و غیرقابل قیاس ساخته است.



مرور و تکمیل بحث گذشته

بحث ما درباره تاریخ پیدایش بحث اصول عملیه بود. اینکه این بحث را مطرح می‌کنیم، به این دلیل است که بسیاری از مسائل مربوط به اصول عملیه در تبیین این تاریخچه برای ما روشن می‌شود و ما را در اصل خود مباحث اصول عملیه کمک می‌کند.

گفتیم بحث اصول عملیه در اصول فقه، آغازش از مسئله اصل اباحه شروع شد و در مکتب خلفا یا مکتب غیر اهل بیت علیهم السلام، به دلیل کمبودی که آنان در منابع استدلال با آن روبرو بودند و برای بسیاری از احکام دلیلی از کتاب و سنت نمی‌یافتند، لذا بحث «مَا لَا نَصَّ فِيهِ» را در اصول فقهشان مطرح کردند و برای جبران این کمبود، به تبیین یک سری اصول پرداختند؛ از جمله همین اصل اباحه.

اولین اصلی که به آن پرداختند اصل اباحه بود که گفتند اگر دلیلی بر وجوب یا دلیلی بر حرمت پیدا نکردیم، اصل اباحه است. گفتند دلیل این اصل اباحه، این است که «عَدَمُ الدَّلِيلِ دَلِيلُ الْعَدَمِ». گفتیم برخی به همین قاعده تمسک کردند که عدم الدلیل را دلیل دانستند. برخی نیز گفتند در موارد عدم الدلیل، حکم خدا اباحه است؛ بدون نیاز به اینکه عدم الدلیل را دلیل بدانیم. این اختلافی بین خود علمای اهل سنت بود.

بعد گفتیم به تدریج برای استدلال بر اصل اباحه، به اصل استصحاب حال عقل پرداختند و این را به عنوان دلیل دیگر آوردند؛ یعنی در کنار اینکه گفتند عدم الدلیل، دلیل العدم است، گفتند علاوه بر آن، استصحاب حال عقل نیز در اینجا وجود دارد؛ یا به تعبیر دیگر استصحاب ما قبل از زمان تشریع وجود دارد. بدین معنا که قبل از اینکه شریعت نبوی ابلاغ شود و شریعت الهی به وسیله نبی اکرم صلی الله علیه و آله بیان شود، حکمی نبوده است؛ لذا همان عدم الحکم قبل التشریع را استصحاب می‌کنیم که از آن به استصحاب حال عقل تعبیر کردند و مقصودشان استصحاب حال قبل از تشریع بود.

رد استصحاب حال عقل توسط سید مرتضی رحمته الله

گفتیم سید مرتضی همانطور که با قاعده «عَدَمُ الدَّلِيلِ دَلِيلُ الْعَدَمِ» مبارزه کرد، با استصحاب حال عقل نیز مبارزه کرد. ایشان فرمودند اینکه با استصحاب حال عقل یا حال قبل از تشریع بخواهید اثبات اباحه کنید، مُنْكَرٌ، مطرود و مردود است. ایشان استدلال محکمی ارائه می‌دهند و می‌فرمایند: «اگر شما در حال قبل از تشریع، دلیلی بر اباحه دارید، آن دلیل اگر همچنان بعد از تشریع هم باقی است، پس استدلال به آن دلیل می‌کنید؛ نه به استصحاب. اگر دلیلی بر اباحه قبل از تشریع ندارید، که این همان عدم الدلیل است و عدم الدلیل نمی‌تواند دلیل بر عدم باشد». فرمایش سید مرتضی این است که می‌فرماید:

«وَأَمَّا استصحاب الحال؛ فعند التحقيق لا يرجع المتعلق بها إلا إلى أنه أثبت حكما بغير دليل، ... وإذا كنا أثبتنا الحكم في الحال الأول بدليل، فالواجب أن ينظر، فإن كان ذلك الدليل في تناول الحالين؛ سوينا بينهما فيه، وليس هاهنا استصحاب

حال. و إن كان تناول الدليل إنما هو للحال الأولى فقط، فالحال الثانية عارية من دليل، ولا يجوز إثبات مثل الحكم لها من غير دليل^۱؛

و اما استصحاب حال؛ پس با تحقیق و دقت، بازگشت متعلق آن چیزی جز این نیست که حکمی بدون دلیل اثبات شود... و هنگامی که ما حکم را در حالت نخست به وسیله دلیل ثابت کرده ایم، لازم است بررسی کنیم: اگر آن دلیل، هر دو حالت را دربر بگیرد، در این صورت میان آن دو حالت (قبل از تشریع و بعد از تشریع) در حکم مساوات برقرار می کنیم، و در اینجا دیگر استصحاب حال معنا ندارد. و اگر شمول دلیل تنها نسبت به حالت اول باشد، در این صورت حالت دوم از دلیل تهی است، و جایز نیست حکمی همانند آن را برای حالت دوم، بدون دلیل، اثبات کرد.

این، خلاصه استدلال مرحوم سید مرتضی در رد استناد به استصحاب حال برای اثبات حکم اباحه عند عدم الدلیل علی الوجوب و الحرمة است.

بنابراین معلوم شد که آغاز بحث درباره اصول عملیه از اصل اباحه شروع شده است. استدلالشان هم برای اثبات اصل اباحه، دلیل عقل بوده، منتها به دو دلیل عقلی - به تعبیر خودشان - استناد کردند: دلیل عقلی اول اینکه «عَدَمُ الدَّلِيلِ دَلِيلُ الْعَدَمِ» و دلیل عقلی دیگر، استصحاب حال عقل، یعنی استصحاب حال ما قبل از تشریع است. این دو دلیل را دلیل عقلی دانستند. اینکه می گویند ادله اربعه: کتاب، سنت، اجماع و عقل، این نوع استدلال را از مصادیق آن دلیل العقل دانستند.

این اصل اباحه عقلی، به تدریج به تفکر شیعی هم سرایت کرد.

پرسشگر: در همان اهل سنت نیز اخباریون آنها جلوی این مبنا ایستادند.

استاد: ما نگفتیم همه اهل سنت چنین قائلند؛ اما پیدایش چنین مطلبی، در آن مدرسه بوده است و آغاز آن در مدرسه شیعی نبوده و به تدریج این تفکر یعنی مسئله اصل اباحه عقلی به تفکر شیعی منتقل شد. در تفکر شیعی هم گفتند این از دلیل عقلی است؛ زیرا مدرکش یکی از این دو قاعده عقلی است: یا «عَدَمُ الدَّلِيلِ دَلِيلُ الْعَدَمِ»، یا استصحاب حال عقل که هر دو، امری عقلی هستند و لذا گفتند اصل اباحه، این از مصادیق دلیل عقل است. همانطور که می گوییم ما احکام شرعی را به ادله اربعه اثبات می کنیم: کتاب، سنت، اجماع و عقل؛ اصل اباحه که حکم شرعی است، با دلیل عقل اثبات می شود.

استصحاب به عنوان یک دلیل عقلی

مرحوم فاضل مقداد شاید اولین کسی باشد که سرپل انتقال این تفکر به درون اصول فقه شیعی است. بعد از اینکه مرحوم فاضل مقداد در کتاب «نَصْدُ الْقَوَائِدِ الْفَقْهِيَّةِ»^۱، به ادله اربعه - که کتاب، سنت، اجماع و عقل هستند - اشاره می کند می فرماید:

۱. الذريعة إلى أصول الشريعة؛ ج ۲، ص ۸۲۹ و ۸۳۰.

«و استنبط العلماء من المدارك المذكورة قواعد خمساً ردوا إليها كثيراً من الأحكام، سيأتي بيانها إن شاء الله تعالى: الأول البناء على الأصل، ويعبر عنها بأن اليقين لا يرفع بالشك، وهو راجع إلى الدليل العقلي، أعني أصالة عدم الحكم السابق»^۲؛
و علما از مدارك یادشده (کتاب، سنت، اجماع و عقل)، پنج قاعده استنباط کرده اند که بسیاری از احکام را به آنها بازمی گردانند؛ که ان شاء الله در ادامه بیان خواهد شد. قاعده اول، بنا نهادن بر اصل است، که از آن به این تعبیر یاد می شود: «یقین با شک برطرف نمی شود»؛ و این قاعده در حقیقت به دلیل عقلی بازمی گردد، یعنی به اصالة عدم حکم سابق.

ایشان می فرمایند علما از این چهار دلیل (کتاب، سنت، اجماع، عقل) قواعدی را استنباط کردند که خیلی از احکام شرعی را به این قواعد ارجاع داده اند. ایشان پنج قاعده را بیان کرده و گفته این پنج قاعده، از این ادله اربعه استخراج شده است. اولین موردی که ایشان بیان می کنند، استصحاب است که می فرمایند دلیل عقلی است. این بیان، نشان می دهد که استصحاب، به عنوان یک دلیل عقلی مطرح بوده، نه به عنوان اصلی که با ادله روایی اثبات شده باشد.
قواعد دیگری که ایشان بیان می کند، عبارت است از قاعده نفی حرج که گاهی از آن به قاعده تیسیر تعبیر می شود، قاعده تحکیم ظهور عرفی در فهم خطاب شرعی، قاعده نفی ضرر است و قاعده «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ». ایشان می فرماید فقهای ما این پنج قاعده را از آن ادله اربعه استنباط کرده اند.

استصحاب به عنوان دلیلی در عرض ادله اربعه

محقق حلی رحمته الله که سابق بر فاضل مقداد بوده - و تقریباً یکصد و پنجاه سال فاصله است. فاضل مقداد، شاگرد شهید اول است و شهید اول، شاگرد فخرالمحققین است و فخرالمحققین، شاگرد علامه حلی است و علامه حلی، شاگرد محقق حلی است. بیان فرموده که قاعده استصحاب، اساساً ربطی به دلیل عقل ندارد. ایشان قاعده استصحاب را به عنوان یک دلیل خامس که در عرض ادله اربعه است قرار داده است و فرموده: ادله ما برای اثبات حکم شرعی، پنج دلیل است: کتاب، سنت، اجماع، عقل و استصحاب. استصحاب را از دلیل عقل بیرون آورده و استصحاب را به عنوان دلیل عقلی مطرح نکرده است.

۱. مرحوم فاضل مقداد، از علمای جامع مدرسه اهل البیت است؛ یعنی عالمی است جامع بین معقول و منقول و مکثر در تالیفات بسیار مفید در هر رشته ای بوده است. یک کتابی مرحوم شهید اول نوشته به نام «القواعد و الفوائد» که قاعده قاعده است و در برخی موارد فائده فائده است؛ لذا نام آن را القواعد و الفوائد گذاشته است. اما آنچه را که شهید رحمته الله در القواعد و الفوائد نوشته است، قواعد و فوائد را با نظم خاصی ترتیب نداده؛ بلکه قاعده قاعده بدون نظم خاص بیان شدند. کاری که فاضل مقداد انجام داده این است که القواعد و الفوائد شهید را ترتیب داده، باب باب کرده و قواعد هر بابی را مربوط به آن باب در همان باب قرار داده است. اسم کتاب را «نَصْدُ الْقَوَاعِدُ» که به معنای نظم و ترتیب زیباست گذاشته است.

۲. این «السابق»، صفت مضاف است، نه، صفت مضاف الیه. یعنی آن عدم، سابق است.

۳. نضد القواعد الفقهية على مذهب الإمامية؛ ص ۱۵.

اما بعد به تدریج، همانطوری که بیان شد، فاضل مقداد برمی گردد دوباره به همان روشی که در بین اهل سنت رایج بوده است. اقتباس از اصول اهل سنت در کلمات فاضل مقداد، بیش از حتی متقدمین بر خودش مانند محقق حلی است. یکی از کارهای بزرگی که علامه حلی کرده است، این است که از کتب فقهی اهل سنت استفاده کرده و همان مسائل یا ترتیبات را مورد استفاده قرار داده، و فقه شیعی را در اینگونه مباحث، جایگزین فقه سنی کرده است. کتاب «تذکره الفقهاء» مرحوم علامه، تقریباً به شکلی بازنویسی کتاب «المُعْنَى» ابن قدامه اهل سنت است.

پرسشگر: ...

استاد: بله؛ آن ماجرا که معروف است. بین علامه حلی و ابن تیمیه یک مناقشات زیادی وجود دارد. البته خیلی هم ابن تیمیه در این مناقشات، از خودش بی ادبی نشان می دهد؛ یعنی با ادبیات خیلی زشت و تند سخن می گوید. حالا ما کار به آن بحث نداریم؛ این بحث دیگری است. بله آن جریان، جریان مهمی است. البته اصل کار، کار خواجه نصیرالدین طوسی بوده؛ نه کار علامه حلی. خواجه نصیرالدین طوسی، یکی از موثرترین شخصیت های شیعی در تاریخ اسلام است. اگر بگوییم در تاریخ اسلام، کسی به اندازه خواجه نصیر نقش نداشته، مبالغه نیست؛ نقش بسیار زیرکانه، بسیار حساب شده، بسیار مؤثر. مهم ترین کاری که ایشان کرد این بود که یک قوم وحشی ضد اسلام و ضد فرهنگ را توانست چنان عوض کند که به جای دشمنی با اسلام، به مدافعان اسلام تبدیل شوند و اینها را تبدیل کند به کسانی که فرهنگ جدید اسلامی را در جهان اسلام فراوان ترویج کردند. یکی از دوره های شکوفایی فرهنگ اسلامی، دوران حکومت مغول هاست؛ منتها مغول مسلمان شده به دست خواجه نصیر.

پرسشگر: ...

استاد: این از زرنگی ایشان بوده است. اگر از اول می گفت بیایید شیعه بشوید، همه علمای اهل سنت، بر علیه او می شدند. ایشان، فرزند هلاکو خان که سلطان محمد خدا بنده است را از کودکی تحویل علامه حلی داد، یعنی او را به علامه حلی سپرد تا او را تربیت کند؛ یعنی خواجه نصیر شاه مغول را وادار کرد که بچه اش را به علامه حلی برای تربیت بدهد. سلطان محمد خدا بنده، دست پرورده علامه حلی بود و این داستان سه طلاقه کردن زنش را برای این راه انداخت که اعلان تشیع کند؛ چراکه او سلطان شده بود و همه مملکت سنی بودند.

تسنن این دوره نیز بعد از تسنن سلاجقه بوده که بسیار تسنن متعصب بوده است؛ یعنی تسنن دوره ماقبل مغول، تسنن خیلی ضد شیعی بوده است و از تسنن های متعصب بوده است. در دوره های تاریخی، کمتر تسننی به اندازه این تسنن، تعصب در آن دیده می شود. یکی تسنن دوران همان سلاجقه است، یکی تسنن دوران ایوبیان. تسنن در این دو دوره، خیلی تسنن شدیدی علیه تشیع بوده است. مرحوم خواجه نصیر توانست این تسنن ضد شیعی افراطی را به آن صورت هدایت کند. این کار، کار ساده ای نیست که یک عالم شیعی بتواند با این ظرافت، ابتدا آنها را مسلمانشان کند، بعد به این گونه تربیت کند. نه اینکه از روز اول بگوید بیایید شیعه شوید. این، یک فن است. اگر از اول می گفت شیعه بشوید، اصلاً نمی توانست کاری کند. اما مثلاً سلطان محمد خدا بنده که هنوز کودک بود را به عالم برجسته عراق یعنی علامه سپرد. علامه حلی او را پرورید. بعد وقتی به سلطنت رسید، چون می خواست اعلام تشیع کند و سلطانی بود که همه اعلام و علمای مملکتش اهل سنت متعصب ضد شیعه بودند، نمی دانست اعلام کند که من شیعه هستم. لذا علامه حلی این مسئله را به

او پیشنهاد کرد که زنت را سه طلاقه کن و او هم اعلام کرد که زنت را سه طلاقه کردم. بعد وقتی که سه طلاقه شد، اعلام کرد پیشیمان شدم و زنت را می‌خواهم؛ علما جمع بشوند راه حلی برای من پیدا کنند، نمی‌شود که ملکه را به مثلاً شوهر محلل بدهیم که که بیاید ازدواج کند و دخول هم کند و بعد طلاقش بدهد، سپس شاه دوباره او را به همسری بگیرد. علما را جمع کرد تا برای این مشکل، راه حلی پیدا کنند. داستان‌ش معروف است که در آنجا کسی غیر از علامه حلی بین علما وجود نداشت که بگوید این طلاق اصلاً از اساس باطل است؛ رسول الله این طلاق را باطل دانسته و در شرع چنین طلاقی وجود ندارد. علامه حلی استدلال کرد و علمای دیگر را با استدلال‌های خود کاملاً محجوج کرد؛ سپس سلطان اعلام کرد که من، تشیع را انتخاب می‌کنم. این یک روشی بود برای اعلام تشیع توسط مرحوم سلطان خدا بنده.

پرسشگر: ...

استاد: ما که نمی‌توانیم همه تاریخ اصول را الان اینجا بگوییم، از سیاق بحث خارج می‌شود. آن چیزی که مربوط به بحث است را بیان می‌کنیم. الان بحثمان در اصول عملیه است و اینکه این اصول عملیه چگونه شکل گرفت. اصول عملی در تاریخ اصول ما، یکی از برجسته‌ترین اندیشه‌های اصولی است و از ابتکارات علمای ماست، از ابتکارات وحید بهبهانی، و بعد شیخ انصاری است. این اصول عملیه با این دقت، تبدیلیش به چهار اصل عملی، مبنا درست کردن برایش، استدلال برایش، فرق گذاشتن بین اصل و اماره، و فرق گذاشتن بین خود اصول، اینکه کدام مقدم می‌شود، در موارد تعارض چه می‌شود، یک باب عظیمی از اندیشه است که ما جز در تفکر اصول شیعی در هیچ جای دیگر نمی‌بینیم.

اصول فقه شیعی، از عالی‌ترین دستاوردهای فکر بشری است. این را بنده از روی اطلاع می‌گویم؛ چراکه بنده تنها در حوزه نبودم؛ بلکه در حوزه که بودم، دنیا را دیدم، دانشگاه‌های دنیا را دیدم. بحث‌های اصولی ما، از عالی‌ترین دستاوردهای فکر بشری است و این طور هم نیست که کاربرد آن، تنها در فقه ما باشد. این اصولی که ما داریم، کاربرد عمومی دارد. همین اصول فقه شیعی ما، در بسیاری از علوم انسانی کاربرد دارد. طلاب باید ارزش آن را بدانند. یکی از هجوم‌های سختی که به حوزه‌ها شد - کسانی که این ته‌اجم را انجام دادند یا مزدور بودند یا جاهل به تمام معنا - این بود که به تفکر اصولی حمله کردند، حمله‌های شدید؛ درحالی‌که یکی از عالی‌ترین دستاوردهای فکر بشری، اصول ماست. این مباحث الفاظی که ما داریم، این مباحث امارات و اصول عملیه‌ای که ما داریم، با این منهج، با این سیاق، با این استدلال‌ات، دست‌آوردهای بزرگی است. یک وقتی حضرت استاد آیت الله وحید رحمته الله در درس اصولشان می‌فرمود: «مغز نائینی بالاتر از مغز انیشتین بوده است»؛ مغزی که این همه تفکرات دقیق، این تحلیل‌های عالی، این ساماندهی تفکر اصولی فقه شیعی را ترتیب داده است. فقه شیعی، یک فقه سازمان‌یافته، منطقی، دارای مبانی بسیار ظریف و بسیار برهانی و بسیار بسیار دقیق است؛ لذا فقه ما با فقه سایر مذاهب اصلاً قابل قیاس نیست. هم فقه ما قابل قیاس نیست، هم اصول فقه ما؛ که البته این برتری فقه ما، یکی از عللش - علاوه بر هدایت‌های ائمه اهل بیت علیهم السلام - همین دقتی است که در اصول فقه شیعی ما وجود دارد.

و صلّی الله علی محمد و آله الطّاهرین